

Copyright Ezzat Goushegir©
Copyright www.ezzatgoushegir.com©

خاطرات مصاحبت (45)

چندان مفهوم شعر را متوجه نشدم. "سو" از من پرسید: نظرت درباره شعر من چیست؟ گفتم: فکر میکنم مفهوم شعر را متوجه نشدم. "سو" برایم توضیح داد که زمانی که همه چیز در اطرافم به من فشار وارد می‌آورند، من به زمانی احتیاج دارم تا با خودم تنها باشم تا خودم را بهتر بشناسم. در آخر شعرش نوشته بود تنها يك ساعت . . . همین . . . این تنها زمانی است که تصور میکنم برایم کافی باشد. و به واژه ای که ادا میکنم معتقدم.

گفتم: آیا به راه حلی در پایان فکر کرده ای که ترا از فشارهای خارجی در امان بدارد؟ يك باره "ترزا" گفت: سنوال فوق العاده ای است. و "سو" يك باره دچار تردید شد. گفتم: شعر تو يك شعر درونی است. "سو" گفت: آره . . . بعد "سو" گفت: درباره پروژه ات هفته بعد صحبت کن. و ناگهان هزار موضوع از ذهنم گذشت. اینکه میتوانم يك خبرنگار، یا روزنامه یا مجله ای درست کنم، گزارش تمام برنامه های هفتگی را در آن بنویسم، شعرها را چاپ کنم. درباره ی شعرها نقد و انتقاد بنویسم. و یا مقالاتی درباره شعر، مسئله زن در شعر از دیدگاههای مختلف، جنبه های تاریخی شعر، فهرستی از زنان شاعر در آمریکا و سایر کشورها، کتابنامه زنان شاعر، بیوگرافی کوتاهی از زنان بررسی زندگی زنان شاعر . . . میتوان با انتشار آن با مجامع هنری و ادبی دیگر رابطه ایجاد کرد. با يك دنیا شور از این همه پروژه صحبت کردم که هر دو استقبال کردند. وقتی که داشتم میرفتم "ترزا" گفت: من و مایک دوست داریم هفته بعد به منزلت بیاییم.

دیدم "سو" قدری ناراحت شد که چرا او را دعوت نکرده ام. وقتی که "ترزا" را به خانه اش رساند به "سو" گفتم: آیا دوست داری به منزلم بیایی؟ میخواهی دوستی محکمی داشته باشیم؟ آیا در تابستان فرصت داری که همدیگر را ببینیم؟ گفت: حتما . . . بسیار خوشحال خواهم شد. بعد گفت: خواهش میکنم . . . خواهش میکنم هر کاری داری به من بگو. من واقعا خوشحال میشوم کاری برایت انجام بدهم.

با این همه محبت، آینده زندگیم برایم روشن شد. وقتی سرمست و شاد به خانه رسیدم کاوه از من از او سنوال کنم. با هم کمی کار کردیم و لحظات بسیار American Study خواست که برای امتحان شادی داشتیم.

امروز کلي سوزه براي نوشتن به ذهنم آمد. فقط قدری آرامش میخواهم. اگر مشکلاتم اندکی حل (از آن سر دنیا آرام ندهد! Xشوند، کابوس)

ادامه دارد